



• درآید.

شهید صیاد شیرازی غیر از آراستگی به صفات برجسته یک مسلمان متعهد، در عرصه نظامی نیز چهره ای بس عالم و کارآمد بود و توانست با برنامه ریزی های دقیق مدیریتی و آموزشی، تحولی اساسی در آموزه های نظامی ایجاد کند. تشکیل هیئت معارف و تأثیرگذاری شایان توجه آن در آموزش نسل جدید نظامی، از جمله یادگارهای ارزشمند آن شهید است که در گفت و گو با امیر سرتیپ دوم علی صادقی گویا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱

■ «شهید صیاد و هیئت معارف جنگ» در گفت و شنود
■ شاهد یاران با امیر سرتیپ دوم علی صادقی گویا

ارتشی و سپاهی قبولش داشتند...

می شناختند، به همین دلیل ایشان باید بیشتر احتیاط می کرد. به هر حال در این جلسات اطلاعاتمان را با هم مبادله می کردیم که مثلاً فلان یگان فلان کار را کرده و یا فلانی این حرف را زده. اگر هم دستوری، اعلامیه ای از طرف حضرت امام (ره) آمده بود، درباره اش بحث می کردیم و تصمیم درباره آن را به جلسه بعد موکول می کردیم تا در این فاصله برویم ببینیم اوضاع از چه قرار است. افراد را تست می کردیم که آیا طرفدار انقلاب هستند یا نه و گرایش نشان چیست و آیا می شود روی آنها کار کرد یا نه و اگر مناسب بودند، آنها را جذب می کردیم. به هر حال باید این فعالیت ها را به شکلی کاملاً غیر محسوس انجام می دادیم که هیچ ردپایی از ما باقی نماند.

هر سه نفر ما سروان بودیم، ولی شهید صیاد شیرازی سه سال از ما ارشدتر بود و به همین دلیل ما به ایشان به عنوان استادمان نگاه می کردیم. ایشان جلسات را با تلاوت آیاتی از قرآن آغاز می کرد که همین کار، پیام مهمی داشت، سپس دعای فرج را می خواند و ما هم تکرار می کردیم. ما با آنکه از بچگی در مساجد و هیئت ها حضور پیدا می کردیم، این دعا را نشنیده بودیم و برایمان تازگی داشت. معلوم بود که آدم های خاصی این دعا را می خواندند. ایشان به ما گفتند که این دعا را حفظ کنید و نشانی آن را هم دادند که در مفاتیح صفحه فلان می توانید آن را پیدا کنید. جلسه بعد که ایشان آمدند، ما دعا را حفظ نشده بودیم و یک خرده خجالت کشیدیم. این روزها الحمدالله همه این دعا را حفظ هستند و می خوانند که خیلی هم خوب است، ولی ما اولین بار این دعا را از زبان ایشان شنیدیم. آن روزها خیلی غصه داشتیم و می خواستیم انقلاب پیروز و گرفتاری مردم تمام شود. گاهی هم احساس می کردیم مردم، اوضاع را از چشم ما می بینند. به هر حال وضع خوبی نداشتیم و به عنوان ارتشی خیلی زجر می کشیدیم. مخصوصاً آنهایی که در حکومت نظامی بودند. ما چون در دوره عالی بودیم، الحمدالله در حکومت نظامی قرار نگرفتیم، ولی آنهایی که مجبور شدند بروند، واقعاً خیلی مشکل داشتند. جنگ با عراق خیلی راحت تر از ایستادن در مقابل مردم بود و دیدیم که سربازان ما در مقابله با دشمن چقدر خوب پیش رفتند و

که در سال ۵۷ انقلاب پیروز شود. فکر می کردیم حداقل چند سالی طول می کشد و رژیم هم با بی رحمی تمام با مبارزین و به خصوص ارتشی های انقلابی برخورد می کرد، به همین دلیل باید نهایت دقت را به کار می بردیم که خود را حفظ کنیم و ابداً نشان ندهیم که طرفدار انقلاب هستیم و این، حقیقتاً کار دشواری بود. در ارتش نمی شد کار تشکیلاتی کرد، ولی از هر کسی که سؤال کنید می بینید که به شکل فردی، هر یک کاری را به نفع انقلاب بود، انجام می دادند. به هر حال ما به این ترتیب با هم آشنا شدیم و بعد از انقلاب هم که به خاطر مسائل انقلاب با یکدیگر ارتباط داشتیم و ایشان واقعاً راهنما و مایه دلگرمی ما بود.

در جلساتی که به آن اشاره کردید، چه موضوعاتی مطرح می شدند؟

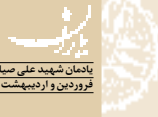
نمی دانم مخاطب با خواندن کلمه جلسه، چه تصویری در

در نیروی زمینی اساتید دانشگاه و دانشمندان و فرماندهان با تجربه ای حضور داشتند که به اندازه سن ایشان سابقه خدمت داشتند و همه اینها خیلی راحت، شهید صیاد شیرازی را پذیرفتند. چرا دیگران را نمی پذیرفتند؟ چون دانش، اخلاق، رفتار، اخلاص و مدیریت او را باور کردند، و الا ممکن است انسان زیر هزار جور فشار بگویند بله قربان، اما در اصل به فرمانده خود اعتقاد نداشته باشد.

ذهنش نقش می بندد. شاید خیلی ها تصور کنند که کار ساده ای بود. شهید صیاد شیرازی یک زبان داشت. آن را چند کوچی آن طرف تر پارک می کرد و بعد در حالی که اطرافش را کاملاً می پاید که یک وقت کسی تعقیبش نکند، به خانه ما می آمد. ما در آن خانه مستاجر بودیم. قبل از آمدن ایشان، در راباز می گذاشتیم که پشت در مغلط نشود و کسی او را نبیند. ایشان افسر جمعی اصفهان بود و او را بهتر از ما که در دوره عالی تحصیل می کردیم و برای مدت کوتاهی، مأمور بودیم،

نحوه آشنایی شما با شهید صیاد شیرازی چگونه بود؟

ایشان در سال ۴۳ به دانشگاه افسری آمد و در سال ۷۸ هم شهید شد، یعنی ۳۵ سال در کسوت نظامی بود. آشنایی من با ایشان از سال ۵۷ به بعد اتفاق افتاد. چون قبل از آن مسیر خدمتی من و ایشان به گونه ای بود که با هم ارتباطی نداشتیم. تازه وارد دانشگاه افسری شده و دانشجو شده بودم و هنوز به ماسردوشی ندهاده بودند. یک روز دیدم عده ای از آقایان از دوره رنجری برگشته اند و یک نفر جلوی آنها حرکت می کرد و حلقه گلی بر گردنش انداخته اند. بعد که تحقیق کردیم، فهمیدیم که این آقا، دانشجو صیاد شیرازی است که در دوره رنجری، نفر اول شده است. ایشان در سال ۴۳ وارد ارتش و در سال ۴۶ ستوان شد. آن موقع دوره ها سه ساله بود. من در سال ۵۷ رفتم که دوره عالی توپخانه را بگذرانم. اساتید یک به یک آمدند. می دانید که عادت استاد و شاگرد است که با نگاه همدیگر را ارزیابی می کنند. دیدم که این استاد با بقیه فرق دارد. با سروان حسام هاشمی همخانه بودیم و درباره موضوعات مهم با هم صحبت و قضا یا را پیگیری می کردیم و دلمان می خواست آدم های مبارز را در ارتش شناسایی و با آنها ارتباط برقرار کنیم تا هم چیزهایی را یاد بگیریم و هم مطالبی را به آنها منتقل کنیم. به هر حال آن روز دیدیم که سروانی به نام صیاد شیرازی آمد سر کلاس که بسیار آراسته و مرتب و جدی بود. از همان اول هم رفت و روی تخته نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم». آن روزها رسم نبود که استادی بیاید و این کار را بکند. از همان موقع فهمیدیم که او با دیگران فرق دارد و آدم متدینی است. اما اداره کلاس توسط ایشان به نحوی بود که به دانشجویها اجازه نمی داد سوالات خارج از درس بکنند. بسیار جدی درس می داد. من و جناب هاشمی با هم مشورت کردیم و یکی دو جلسه ایشان را زیر نظر گرفتیم و بعد جناب هاشمی در زنگ تفریح رفت و به بهانه پرسیدن سؤال به ایشان گفت که ما می خواهیم با شما ارتباط داشته باشیم. این ارتباط برقرار شد و جلسات سه نفره گذاشتیم تا ببینیم به نفع انقلاب چه می توانیم بکنیم. شهید صیاد هفته ای یکی دو بار به منزل ما می آمد. جلسات برای مدتی برگزار شدند و ایشان اصرار داشت که بیشتر از سه نفر نشویم و هر کسی حلقه های سه تایی تشکیل بدهد، ولی بیشتر از سه نفر نباشیم که اگر یک وقت لو رفتیم، افراد دیگر لو نروند. ما واقعاً تصورش را هم نمی کردیم



یک بار هنگام بازرسی قرار بود در هوایما باشیم و ایشان از قبل اعلام کرده بود که همه وضو داشته باشند که اگر وقت نماز شد، هنگامی که ایشان شروع به نماز خواندن کرد، جز چند نفر نمی توانستند پشت سرش بایستند و بقیه به صورت فرادا نماز خواندند. هر جا که بود، فضا را تبدیل به فضای دینی، قرآنی می کرد و همین باعث اثرگذاری ایشان بود. ما تکلیف داریم که زندگی و عمرمان را در راه خدا صرف کنیم و ایشان واقعاً برای ترویج این معنا تلاش کرد و عاقبت به خیر هم شد و به شهید پیوست. آرزو داریم که ما هم عاقبت به خیر شویم.

این التزام شهید به ادا نماز اول وقت، در ارتش، به خصوص قبل از انقلاب مشکلی ایجاد نمی کرد؟

قبل از انقلاب بسیار بعید بود که استادی بیاید و بگوید یک پیامبر درونی داریم و یک پیامبر بیرونی و حتی به آدم های بد هم الهام می شود، ولی موضوع این است که حتی آدم های بی نماز هم از آدم های با نماز خوششان می آمد، در زمان طاغوت، اگر فرماندهان و مدیران، خودشان هم نماز خوان نبودند، این طور نبود که از آدم های نمازخوان بدشان بیاید. برخی می گویند که در مورد روزه برای ایشان اشکال تراشی می کردند و یا در مورد ریش تراشیدن یا نماز دچار مشکل بود. ریش تراشیدن در ارتش الزامی بود و اگر کسی می خواست ریش بگذارد، باید از ارتش بیرون می رفت. تک و توک افرادی بودند که توانستند ریش بگذارند، آن هم بسیار مراحل پیچیده ای را باید طی می کردند و تا بالاترین رده های می رفتند و اجازه می گرفتند که انجام چنین کاری معقول نبود. برای نماز خواندن مانع ایجاد نمی کردند، اما گاهی شرایط مناسب نبود و برنامه کاری را به قدری فشرده زمان بندی می کردند و برای نماز وقتی را در نظر نمی گرفتند که فرد مجبور می شد از بقیه کارهایش بگذرد و مثلاً از وقت صبحانه و ناهارش بزند که بتواند نماز اول وقت بخواند. مکان خاصی یا نمازخانه ای برای این کار نبود و گاهی اوقات در اتاق نگاهبانی نماز می خواندیم. هنگام نگاهبانی باید در تمام ۲۴ ساعت، لباس به تن و پوتین به پایت باشد. یک وقتی که آدم نماز خوانی قبول مسئولیت می کرد، طبیعتاً موقع نماز پوتینش را در می آورد، وضو می گرفت و نماز می خواند. بعضی از فرماندهان اگر این را می دیدند، ایراد می گرفتند، بعضی ها هم ندید می گرفتند. در چنین شرایطی نماز خواندن خیلی با اخلاص همراه است، ولی در شرایطی که برای نماز خواندن به انسان جایزه می دهند، معلوم نیست که طرف برای جایزه نماز می خواند یا برای خدا. در شرایطی که برای سحری درست نمی کردند و مجبور بودی شامت را برای سحری نگه داری و سحر به هر سختی که بود بیدار شوی و یا

ایشان در حرکاتش، در رفتارش، در لباسش و در هیچ یک از شئون زندگی اش کوچک ترین اسرافیه نداشت. هرگز ندیدیم که لباس گران قیمتی بپوشد، چه قبل از انقلاب چه بعد از آن که در مسندهای مختلفی خدمت می کرد. در خانه اش هم لباس هایی را می پوشید که معلوم بود مال چندین سال قبل است. بسیار مرتب و منظم و آراسته بود. واقعاً خرجش کم بود که مؤمن خرجش کم است.

و مدتی هم فرمانده لشکر ۸۴ کرد. بعد ایشان رفت به ستاد کل و من حدود هشت ماه در بازرسی ستاد کل مأمور شدم. خدمات ما در آنجا شبانه روزی بود و ما برای بازرسی تمام نیروهای مسلح می رفتیم و در خدمت ایشان بودیم. شهید صیاد شیرازی تمام اعضای بازرسی را به نماز اول وقت عادت داد و حتی در سخت ترین و فشرده ترین برنامه ها هم، نماز اول وقت ایشان ترک نمی شد و این هم یک یادگاری خوب از ایشان برای تمام اعضای بازرسی بود.

آیا از این نمازهای اول وقت خاطره ای دارید؟



جنگیدند، اما در خیابان ها و در مقابل مردم، مشکل داشتند. تمام مدت برای یک فرمانده این دلپره شدید وجود داشت که نکند این سرباز، این درجه دار که تفنگ پر در دست دارد و به او اجازه تیر اندازی هم داده اند، ناگهان عصبی شود و مردم را به گلوله ببندد. مردم هم که یکدست نبودند. شاید کسی حرفی می زد که سرباز را تحریک و عصبانی می کرد و او هم مردم را به رگبار می بست. بعضی از گروهک ها واقعاً قصد تحریک سربازها را داشتند و دنبال جنگ مسلحانه بودند. به هر حال ایشان در آن جلسات نماز حضرت امام زمان (عج) را به ما یاد داد که دو رکعت بخوانید و صد بار بگویید ایاک نعبد و ایاک نستعین. با آن حالی که آن روزها پیدا کرده بودیم، برای پیروزی انقلاب این نماز را می خواندیم.

در مورد اعلامیه های حضرت امام (ره) چه می کردید؟

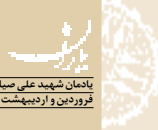
ما ارتشی بودیم و طبیعتاً نمی توانستیم اعلامیه ها را در ارتش توزیع کنیم. ضرورتی هم نداشت چون هر یک از ارتشی ها بالاخره خانواده و فامیلی داشتند که به مراجعه به مساجد شهر و روستایشان، اعلامیه ها را به دست می آوردند. کاری که ما می کردیم این بود که در چند ماه آخر که روزنامه ها آزاد شده بودند و اخبار حکومت نظامی و اخبار انقلاب و فرمایشات امام را با تیرت درشت می نوشتند، در وقت راحت باش با عجله می رفتیم و روزنامه ها را می خریدیم و به بهانه اینکه در وقت راحت باش داریم آنها را می خوانیم، همه را جلوی چشم بچه هایی که نمی رفتند روزنامه بخرند، می گذاشتیم که همان جادر کلاس بخوانند و بعد هم در میان حرف هایشان، تکه هایی را بپراندند و ما متوجه بشویم که بالاخره هر کسی چه گرایشش دارد و آدم های مناسب را جذب کنیم. البته باید خیلی مراقبت می کردیم، چون می رفتند و مثلاً می گفتند که فلان کس فلان حرف را زده و گرفتار می شدیم. واقعاً نمی دانستیم که انقلاب پیروز می شود. اگر می دانستیم از همان روز اول، شعار «مرگ بر شاه» را سر می دادیم، اما تا روز آخر هم کسی در یادگان نمی گفت مرگ بر شاه، چون قرار بود شاه با انقلاب از بین برود نه با یادگان، یعنی که قرار بود کار به صورت تدریجی انجام شود نه به شکل دفعی که الحمدالله هم همین طور هم شد.

در هنگام پیروزی انقلاب، شما کجا بودید؟

من در لشکر گارد بودم. شهید صیاد شیرازی در توپخانه بود و جناب هاشمی هم در لشکر ۷۷ و هر کسی به سهم خود تلاش می کرد. من در روز ۲۲ بهمن در تهران بودم و از طرف دو فرمانده گردان رفتم و گفتیم که می خواهیم به مردم ملحق شویم. از قبل به اندازه کافی راهنمایی شده بودم و در اصفهان فعالیت هایی می کردم. دوستان طرفدار انقلاب، از جمله جناب هاشمی که در لشکر ۷۷ بود، کل اصفهان را هدایت می کرد و کارهای انقلابی اش را به عهده گرفت و واقعاً تمام اثاثیه و تجهیزات یادگان ها توسط افرادی که طرفدار انقلاب بودند، حفظ شدند، وگرنه با حس تخریبی عجیبی که بر کوچه و خیابان حاکم بود، باید ضایعات زیادی را تحمل می کردیم. همان چند یادگانی که غارت شدند و گروهک ها سلاح هایشان را بردند، تا سال های سال اسباب درگیری و گرفتاری نظام بود. اینها خدمات کمی نبودند که فقط خدا می داند و کسی حرفش را نمی زند و لزومی هم ندارد که بگوید.

ارتباط شما با شهید صیاد چگونه ادامه پیدا کرد؟

ایشان به کردستان رفت که البته من همراهش نبودم، ولی جناب هاشمی بود، لیکن با هم ارتباط داشتیم و هر کس هر خدمتی که از دستش برمی آمد، انجام می داد. هنگامی که ایشان فرمانده نیروی زمینی شد، ما هم با ایشان همکاری می کردیم. ایشان یک بار مرا فرمانده مرکز آموزشی درجه داری



صیاد با صبر و حوصله خاصی تحمل می‌کرد و نمی‌گذاشت شکاف‌های موجود فراخ‌تر شوند. غالباً هم موقعی که روش‌های نظامی جواب نمی‌داد، به شیوه‌های قرآنی متوسل می‌شد. در روبرویی با دشمن هم از فرمول‌های انگیزشی استفاده می‌کرد و سعی داشت همه نیروها را علیه او بسیج کند. البته گاهی هم تلاش‌هایش بی‌ثمر می‌ماندند و هرکسی برای خودش عملیاتی را انجام می‌داد. ارتش یک جور، سپاه جو ر دیگر و در چنین مواقعی نتیجه درستی نمی‌گرفتیم.

از تلاش‌های شهید صیاد برای ترمیم این وضعیت چه خاطراتی دارید؟

تا وقتی که مسئولیت با خودش بود و با او همکاری می‌کردند، تلاش‌هایش واقعاً شمر ثمر بودند. ولی به محض اینکه ایشان کنار رفت و یا این‌اواخر که خرج‌ها داشت به اصلاح جدا می‌شد و سپاه حساب و کتابش را از ارتش جدا کرد، اگر داستان دفاع مقدس را مطالعه کنید، مشاهده خواهید کرد که دیگر عملیات موفق چون طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس تکرار نشد و هیچ فتحی هم شیرینی و حلاوت این سه عملیات را نداشت.

از آنجا که ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شهید صیاد شیرازی بسیار برجسته هستند، شخصیت نظامی ایشان غالباً مورد غفلت قرار می‌گیرد. از این شخصیت شهید نکاتی را بیان کنید.

شهید به شخصیت نظامی خود شکل قرآنی داد و از چهارده معصوم پیروی می‌کرد. اینکه کسی بتواند با سلاح‌های روز و استفاده از آخرین تاکتیک‌های نظامی، مدیریت و فرماندهی‌اش را شکل بدهد، الگوی خوبی برای نظامیان عصر حاضر است. تقریباً یک سال از جنگ گذشته بود که ایشان فرمانده نیروی زمینی شد. تمام هم‌دوره‌های ایشان سرگرد بودند. خود شهید هم از نظر سنی سرگرد بود، ولی در درجه سرهنگی که بالاترین درجات بود، قرار گرفت و بعد هم سپهبد شد. اگر کسی خود ساخته نباشد و ظرفیتش را نداشته باشد و این امکانات در اختیارش قرار بگیرد، از صفات خوبی که یک مرد قرآنی باید داشته باشد، دور می‌شود. ولی ایشان مردی خود ساخته بود و لذا هنگامی که به عنوان فرمانده نیروی زمینی انتخاب شد، در اوج فشارها و ناملایمات، کمترین عصبانیتی از ایشان نمی‌دیدیم. هرگز ندیدیم که چون فرمانده

با توجه به جو آن موقع، آیا ارتباط شهید با سپاه در ارتش برای ایشان مشکل ایجاد نمی‌کرد؟

می‌دانید که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعد از انقلاب شکل گرفت، بنابراین مقتضیات زمانی و مکانی همان دوران بر آن حکمفرما بود، ولی وقتی مسئله ضد انقلاب پیش آمد، سپاه با آنها درگیر شد. بعد هم که جنگ به اصطلاح ارتشی گونه روی داد. بچه‌های سپاه قبلاً با سلاحی بزرگ‌تر از تفنگ و مسلسل کار نکرده بودند، ولی در کوه‌های کردستان ناچار شدند با توپ و خمپاره و امثال اینها هم کار کنند و به تدریج فرمول‌های نظامی را به کار بگیرند. این فرمول‌ها را به هم باید از نیروهای انقلاب و نیروهای مکتبی و حزب‌اللهی ارتشی یاد می‌گرفتند. شهید صیاد آمد و این موضوع را مدیریت و در واقع فرمول‌سازی کرد. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان این بود که برای هر کاری فرمول‌های قابل اجرا می‌ساخت، فرمول‌هایی که از جنس مفاهیم قرآنی بودند. در مورد عملیات نظامی هم برای هر دستوری، مدیریت ویژه خودش را داشت و فرمولی متناسب با زمان و مکان را می‌ساخت، به شکلی که وظیفه هر کسی به دقت معلوم و مشخص می‌شد. سپاه واقعاً ایشان را شناخته بود و لذا خیلی خوب کمک و همراهی می‌کرد و به تدریج یگان‌های تپیی و لشگری سپاه فعال شدند، منتهی آن روزها پشتیبانی آتش و پشتیبانی هوایی و پشتیبانی پدافندی نداشتند و این چیزها در اختیار ارتش بود. ارتش خیلی کمک کرد، ولی نمی‌شود گفت که نمره ۲۰ بود. در بعضی جاها چه ارتشی‌ها چه سپاهی‌ها، رفتار درستی نداشتند و شهید

کسی که فرمانده نیروی زمینی ارتش می‌شود، باید برای خودش فرمول‌هایی داشته باشد. هر کاری و هر صنفی همین طور است. مادر بحث نظامی در کارهایمان فرمول‌هایی داریم، در دستورات نظامی که می‌دهیم فرمول‌هایی داریم، در دستورهای عملیاتی که می‌نویسیم فرمول‌هایی داریم، در راهکارهایی که انتخاب می‌کنیم فرمول‌هایی داریم، به کارگیری انواع سلاح‌های سبک و متوسط و سنگین زمینی تا سلاح هوایی و دریایی، هر یک برای خودشان فرمولی دارند. کسی که در موقعیت فرمانده نیروی زمینی ارتش قرار می‌گیرد، باید سواد این کارها را داشته باشد و حرف‌هایش، فرمولی باشند، غیر از این باشد، زیر دست‌ها مسخره‌اش می‌کنند و قبولش ندارند. در نیروی زمینی اساتید دانشگاه و دانشمندان و فرماندهان با تجربه‌ای حضور داشتند که به اندازه سن ایشان سابقه خدمت داشتند و همه اینها خیلی راحت، شهید صیاد شیرازی را پذیرفتند. چرا دیگران را نمی‌پذیرفتند؟ چون دانش، اخلاق، رفتار، اخلاص و مدیریت او را باور کردند، والا ممکن است انسان زیر هزار جور فشار بگوید بله قربان، اما در اصل به فرمانده خود اعتقاد نداشته باشد، اما در مورد ایشان می‌بینیم که همه با دل و جان دستوراتش را اجرا می‌کردند، چون از اهرم زور استفاده نمی‌کرد، در حالی که فرماندهان صدام از او می‌ترسیدند. او نه دانش نظامی بالایی داشت و نه اساساً شعور چندانی داشت، ولی همه از ترس از او اطاعت می‌کردند. این خیلی فرق می‌کند با کسی که فرمانده نیروی زمینی می‌شود و همه کسانی که از او کوچک‌تر و بزرگ‌ترند، همه کسانی که سوادشان از او کمتر یا بیشتر است، همه آتپایی که انقلابی یا آدم‌های معمولی هستند، او را می‌پذیرند. عملاً هم در کارهایش بسیار موفق بود. حالا بعدها بر فرض عملیات‌های بعد از بیت المقدس، دیگر مثل قبلی‌ها از آن نوع اتفاق‌ها پیش نیامد. این به خاطر پیچیدگی‌های جنگ است که پیش آمد و پیشرفت در جنگ فقط دست فرمانده نیروی زمینی نبود. آن بخشی که بود، الحمدالله خیلی موفق بود و نتایج خیلی خوبی را هم برای تاریخ این کشور به بار آورد.



موقع افطار به تو فرصت نمی‌دادند که افطار کنی و باید یکی دو ساعتی منتظر می‌ماندی تا کارت تمام شود و افطار کنی، مسلماً آرزوش و ثوابش بیشتر از وقتی است که برای همین کارها به تو جایزه می‌دهند. چرا می‌گویند نماز صبح ثوابش بیشتر از بقیه نمازهاست، چون انسان باید از خوابش بزند و سختی بیشتری را تحمل کند.

اشاره‌ای داشتید به بعد علمی شهید صیاد شیرازی. این موضوع جای بحث بیشتری دارد. در این زمینه نکاتی را ذکر کنید.

کسی که فرمانده نیروی زمینی ارتش می‌شود، باید برای خودش فرمول‌هایی داشته باشد. هر کاری و هر صنفی همین طور است. مادر بحث نظامی در کارهایمان فرمول‌هایی داریم، در دستورات نظامی که می‌دهیم فرمول‌هایی داریم، در دستورهای عملیاتی که می‌نویسیم فرمول‌هایی داریم، در راهکارهایی که انتخاب می‌کنیم فرمول‌هایی داریم، به کارگیری انواع سلاح‌های سبک و متوسط و سنگین زمینی تا سلاح هوایی و دریایی، هر یک برای خودشان فرمولی دارند. کسی که در موقعیت فرمانده نیروی زمینی ارتش قرار می‌گیرد، باید سواد این کارها را داشته باشد و حرف‌هایش، فرمولی باشند، غیر از این باشد، زیر دست‌ها مسخره‌اش می‌کنند و قبولش ندارند. در نیروی زمینی اساتید دانشگاه و دانشمندان و فرماندهان با تجربه‌ای حضور داشتند که به اندازه سن ایشان سابقه خدمت داشتند و همه اینها خیلی راحت، شهید صیاد شیرازی را پذیرفتند. چرا دیگران را نمی‌پذیرفتند؟ چون دانش، اخلاق، رفتار، اخلاص و مدیریت او را باور کردند، والا ممکن است انسان زیر هزار جور فشار بگوید بله قربان، اما در اصل به فرمانده خود اعتقاد نداشته باشد، اما در مورد ایشان می‌بینیم که همه با دل و جان دستوراتش را اجرا می‌کردند، چون از اهرم زور استفاده نمی‌کرد، در حالی که فرماندهان صدام از او می‌ترسیدند. او نه دانش نظامی بالایی داشت و نه اساساً شعور چندانی داشت، ولی همه از ترس از او اطاعت می‌کردند. این خیلی فرق می‌کند با کسی که فرمانده نیروی زمینی می‌شود و همه کسانی که از او کوچک‌تر و بزرگ‌ترند، همه کسانی که سوادشان از او کمتر یا بیشتر است، همه آتپایی که انقلابی یا آدم‌های معمولی هستند، او را می‌پذیرند. عملاً هم در کارهایش بسیار موفق بود. حالا بعدها بر فرض عملیات‌های بعد از بیت المقدس، دیگر مثل قبلی‌ها از آن نوع اتفاق‌ها پیش نیامد. این به خاطر پیچیدگی‌های جنگ است که پیش آمد و پیشرفت در جنگ فقط دست فرمانده نیروی زمینی نبود. آن بخشی که بود، الحمدالله خیلی موفق بود و نتایج خیلی خوبی را هم برای تاریخ این کشور به بار آورد.





عنوان فرمانده نیرو می‌گوید که این را باز داشت کنید، درجه اش را بگیرد و... چون رفتارش ابدأ تناسبی با شأن یک زیردست نسبت به بالادست، آن هم فرمانده نیروی زمینی نداشت و او می‌توانست خواسته خود را با ادبیات بهتری بیان کند، ولی به شدت عصبانی بود و رعایت نمی‌کرد. من دیدم که شهید صیاد با چه صبر و حوصله عجیبی حرف‌های آن درجه‌دار را شنید و جواب‌هایی هم داد و مشکل را هم حل کرد، بدون اینکه ذره‌ای از اختیار و قدرت خود استفاده کند. اینها خیلی ارزش دارد که انسان در چنین شرایطی بتواند مهارت‌هایش را در دست بگیرد. این ویژگی را ایشان قبل از فرماندهی نیروی زمینی هم داشت. همچنین همیشه انسان بسیار مسئولیت‌پذیری بود. در سال ۵۸ که ایشان افسر مرکز توپخانه اصفهان بود، همه نیروهای انقلابی، ایشان را می‌شناختند و شهید هم آنها را مدیریت می‌کرد. کاری که

شهید هم در مورد جسم و هم در مورد روحش کار می‌کرد و از همان زمان که در مرکز توپخانه کار می‌کرد، استاد ورزش هم بود. در دوران دانشجویی در مقایسه با هم‌دوره‌های هایش در اوج قدرت جسمی بود و هنگامی که آنها را برای دیدن دوره تکاوری می‌فرستاد، ایشان اول می‌شود. نظامی‌ها خوب می‌دانند که وقتی کسی در دوره نچری اول می‌شود، یعنی از نظر جسمی و روحی آدم بسیار ورزیده‌ای است. او پیوسته سعی داشت از نعمت‌هایی که خدا به او داده بود، به نحو احسن استفاده کند و لذا چه در دوره دانشجویی، چه در زمان افسری و چه در دوران فرماندهی، هر کاری را که به عهده‌اش گذاشتند به بهترین وجه انجام داد. شما می‌دانید که وقتی اشخاصی مشهور می‌شوند و به چشم می‌آیند، دیگران منتظرند که او از خود ضعفی نشان بدهد تا آن را دهان به دهان بچرخانند، اما در مورد شهید صیاد کسی را نمی‌بینید که از او بدگویی کند، اگر عیبی و نقصی داشت، از آنجا که دنیا هیچ وقت از آدم‌های حسود خالی نیست، مطمئناً شروع به بدگویی می‌کردند، در عین حال که وقتی از کسی بدگویی می‌شود، تا صفاقتی که به او نسبت می‌دهند یا او مناسب نداشته باشد، جا نمی‌افتد و ما دیدیم که حتی کسانی که از دوران خیلی پیش از ما هم با ایشان آشنایی داشتند، جز خوبی چیزی نگفتند. شهید صیاد شیرازی به ثبت تاریخ جنگ اهتمام زیادی داشت. این هیئت معارف جنگ از کجا و چرا کارش را شروع کرد؟ یک روز من و چند نفر دیگر به ایشان گفتیم که شما در جمهوری اسلامی آدمی استثنایی هستید و هیچ کس شرایط شما را ندارد. شما در بالاترین رده‌های نیروهای مسلح بودید و اطلاعات ارتش و سپاه را دارید. ما در جمهوری اسلامی کم آدمی را داریم که هم درباره ارتش و هم درباره سپاه، این همه اطلاعات داشته باشد. هستند کسانی که درباره ارتش اطلاعات وسیعی دارند و یا درباره سپاه، ولی در کمتر کسی این هر دو با هم جمع شده است. این اطلاعات حیث است که از بین بروند، چون جزو تاریخ کشور هستند. شما اینها را بنویسید. ایشان

انجام می‌داد، کار کم اهمیتی نبود، ولی به صورت داوطلبانه به کردستان رفت، زیرا احساس می‌کرد در آنجا بهتر می‌تواند خدمت کند. بعد هم که فرماندهی منطقه شمال را به عهده ایشان گذاشتند و شهید صیاد شیرازی هم خطرات را پذیرفت و به عنوان فرمانده قرارگاه شمال غرب، می‌بینیم که مثل یک رزمنده، در صحنه حاضر می‌شود و می‌جنگد. ایشان در هر کاری سعی داشت نمره ۲۰ بگیرد. در دورانی که استاد مرکز توپخانه بود، بهترین استاد بود. هیچ‌گاه هم از قرآن و اسلام و راه‌نامه اطهار (ع) عدول نکرد و حتی اگر رعایت احکام دین به

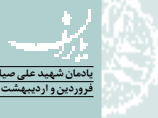
نظامی‌ها خوب می‌دانند که وقتی کسی در دوره رنجری اول می‌شود، یعنی از نظر جسمی و روحی آدم بسیار ورزیده‌ای است. او پیوسته سعی داشت از نعمت‌هایی که خدا به او داده بود، به نحو احسن استفاده کند و لذا چه در دوره دانشجویی، چه در زمان افسری و چه در دوران فرماندهی، هر کاری را که به عهده‌اش گذاشتند به بهترین وجه انجام داد.

ضررش هم تمام می‌شد، دست از این شیوه بر نمی‌داشت و همین‌هاست که از او صیاد شیرازی‌ای را ساخته که محبتش در همه دل‌هاست و می‌توان خیلی راحت و صریح گفت که او بهترین الگو برای نظامی‌هاست. در صحبت‌هایتان بارها به مسئله خودسازی توسط شهید صیاد شیرازی اشاره داشتید. در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

است، فقط برای اینکه کار پیش برود، بی حساب و کتاب تنبیه کند. این شیوه‌های اخلاقی و رفتاری چیزی نیستند که یک روزه شکل بگیرند. انسان باید در طول عمرش خودش را بسازد. ایشان با تربیت اسلامی که از آن بهره‌مند بود، با صبر و توکل به خدا و با مدیریت صحیح و استفاده از تمام دانش‌های نظامی روز، مدیریت می‌کرد و من خیلی تعجب می‌کردم که فردی در آن موقعیت، سعی داشت اشتباه دینی و نظامی نداشته باشد. پس از انتصاب شهید صیاد شیرازی به سمت فرماندهی نیروی زمینی، چه تغییراتی در ارتش به وجود آمد؟

جو یگان‌ها کاملاً تغییر کرد و حال و هوای دیگری شد. تمام امکانات بالقوه کشور به تدریج بالفعل شدند. ما مجموعه‌ای از امکانات بالقوه را در نیروهای مردمی و سپاه داشتیم، ولی آنها در سمت و سوی خودشان فعالیت می‌کردند و ارتش در سمت و سوی خودش. با آمدن ایشان به نیروی زمینی ارتش، اینها به سمت انهدام دشمن و دفاع از سرزمین اسلامی تمرکز پیدا کردند و عملاً هم دیدیم که چند روزی از فرماندهی ایشان نگذشته بود که عملیات طریق‌القدس انجام و بستن آزاد شد و برایش نام فتح الفتوح را گذاشتند. بعد از مدتی هم عملیات فتح المبین اجرا شد که آن هم الحمدلله عملیات بسیار موفقی بود. یک ماه و اندی بعد، عملیات بیت المقدس اجرا شد که به آزادسازی خرمشهر منجر شد. عملیات‌های برجسته و موفقیت‌آمیز دیگری هم با فرماندهی ایشان انجام شدند که البته به موفقیت عملیات‌هایی که نام بردم، نبودند، چون دشمن هم از امکانات پیشرفته‌تر و کشنده‌تری برخوردار شده بود. من قاطعانه می‌گویم که اگر در این مقطع، شهید صیاد شیرازی را در ارتش نداشتیم، فتح المبین، بیت المقدس، طریق‌القدس و بسیاری از عملیات‌های دیگر را نداشتیم. نمی‌گویم هیچ کاری انجام نمی‌شد که بدون او هم مسلماً کارهایی انجام می‌شدند، اما نتیجه این نمی‌شد. آیا این همه موفقیت تأثیری در رفتار ایشان می‌گذاشت؟ مطلقاً ایشان هیچ‌گاه از توجه به خودش و از خودساختگی فاصله نگرفت. در اوج پیروزی به حالانش دقت می‌کردم و می‌دیدم که ذره‌ای غرور یا تکبر در او نیست و یا اینکه انتظار داشته باشد که بیایند و تشویقش کنند. ما چنین چیزی را در ایشان ندیدیم. همیشه به همان حالت خداگونه خود عمل می‌کرد و سعی داشت چه در شکست، چه در پیروزی، چه در نامالیامات و چه در ملایمات، حالات و سکناتش خدایستدانه باشد. پیوسته جلسات را با قرآن و دعا شروع می‌کرد و با قرآن و دعا خاتمه می‌داد. اینها همه‌اش برکات کارهای ایشان بود. پس از فرماندهی نیروی زمینی، مدتی نماینده امام در شورای عالی دفاع بود. در مقطعی معاون بازرسی ستاد کل کشور و مدتی هم جانشین ستاد کل بود، اما در تمام این مقاطع، همان صیاد شیرازی سال ۵۹ بود و با دوستان و شاگردان و زیر دستانش، همان رفتار را دارد. نه از آنها فاصله فرهنگی گرفته، نه فاصله طبقاتی، در حالی که بسیاری کسانی که وقتی در موقعیت‌های بالاتری قرار می‌گیرند، هم با گذشته خودشان و هم با دیگران فاصله می‌گیرند، در حالی که در ایشان ابدأ چنین چیزی دیده نمی‌شد.

از دوران فرماندهی ایشان خاطراتی را نقل کنید. همان روزهای اولی بود که ایشان به جبهه فتح‌المبین آمدند و از همه خط‌ها بازدید کردند. یکی دوروزی که ایشان در منطقه بودند، همراهشان بودم. در منطقه غرب درفول مشغول بازدید بودیم که در یک مورد، درجه‌دار خسته‌ای آمد و اعتراض کرد که چرا به داد من نمی‌رسد؟ مگر من فرقم با آنهايي که در تهران هستند، چیست؟ خلاصه خیلی عصبی و ناراحت بودند من پیش خودم فکر می‌کردم که الان است که شهید صیاد به



تدریس می‌کنند. همگی هم انگیزه‌های قوی دارند و با اینکه بعضی از آنها را می‌دانیم که سابقه سکنه دارند، ولی به هر صورتی که هست می‌آیند و در بیابان‌ها آموزش میدانی می‌دهند، به طوری که ما خودمان گاهی اوقات درباره این افراد احساس خطر می‌کنیم، ولی الحمدالله تا حالا خطری پیش نیامده. بعضی از این پیشکسوتان سنشان بالا رفته. عده‌ای هم به خاطر عوارض جنگ مریض یا شیمیایی شده‌اند. عده‌ای هم فوت کرده‌اند. اغلب این بزرگواران الان بالای ۶۰ سال سن دارند.

نظر دانشجویان درباره این دوره‌ها چیست؟
در نظر سنجی‌هایی که از دانشجویان می‌کنیم، نکته جالب اینجاست که ما را تشویق می‌کنند که این دوره‌ها را ادامه

بدهیم. اینها وقتی به شلمچه می‌روند، وقتی به مناطقی می‌روند که در آنها تفحص شده، به جاهایی می‌روند که بوی شهادت می‌دهد، بوی عزیزان ما را می‌دهد، می‌بینیم که وقتی در حسینیه‌ها مراسم می‌گذاریم، می‌نشینند و زار زار گریه می‌کنند. گاهی در نظر سنجی‌ها می‌نویسند از حالا به بعد می‌دانم چگونه خدمت کنم و برای دینم و سرزمینم، چگونه راه شهدا را ادامه بدهم. دیگری می‌نویسد تاکنون نمی‌دانستم پدر شهیدم چه جانفشانی‌هایی کرده. وقتی به اینجا آمدم دیدم پدرم چه موجود باارزشی بوده و من باید چگونه راه او را ادامه بدهم. ما جداً اعتقاد داریم که شهدا نور دارند و وقتی دانشجویان را برای آموزش میدانی می‌بریم، نور شهدا تأثیر می‌گذارد. جوان‌ها هم قلبشان پاک است، خلوصشان زیاد است و هنوز گرفتار دنیا و آلوده نشده‌اند و در نتیجه خیلی تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

و سخن آخر؟

اگر ویژگی‌های شهید صیاد شیرازی را به صورت موضوعی بررسی می‌کنیم، نکات جالبی از آن بیرون می‌آید. یکی مسئله برهبری از اسراف است. ایشان در حرکاتش، در رفتارشان، در لباسش و در هیچ یک از شئون زندگی‌اش کوچک‌ترین اسراف‌گری نداشت. هرگز ندیدیم که لباس گران‌قیمتی بپوشد، چه قبل از انقلاب چه بعد از آن که در مسندهای مختلفی خدمت می‌کرد. در خانه‌اش هم لباس‌هایی را می‌پوشید که معلوم بود مال چندین سال قبل است. بسیار مرتب و منظم و آراسته بود. واقعاً خرجش کم بود که مؤمن خرجش کم است. چه خوب است که مدیران و فرماندهان ما، خود را از اسراف دور کنند که این خودش به اقتصاد مملکت خیلی کمک می‌کند. ■



پس از اینکه بحث معارف جنگ فعال شد، شهید صیاد شیرازی همراه با مقامات بالای نیروهای مسلح خدمت مقام معظم رهبری برای ارائه گزارش‌هایشان که خدمت ایشان ارائه دادند بودند گفتند که من دنبال چنین کاری هستم و مقام معظم رهبری تأیید کرده و گفته بودند کار بسیار خوبی است. جمله‌شان دقیقاً این بود که، «تبیین معارف جنگ کاری است به سود ارتش.»

پس از اینکه بحث معارف جنگ فعال شد، شهید صیاد شیرازی همراه با مقامات بالای نیروهای مسلح خدمت مقام معظم رهبری برای ارائه گزارش می‌رفتند. در ضمن یکی از گزارش‌هایشان که خدمت ایشان ارائه دادند بودند گفتند که من دنبال چنین کاری هستم و مقام معظم رهبری تأیید کرده و گفته بودند کار بسیار خوبی است. جمله‌شان دقیقاً این بود که، «تبیین معارف جنگ کاری است به سود ارتش.» هر بار هم که شهید صیاد نزد مقام معظم رهبری می‌رفتند، برای برداشت میدانی باز اجازه می‌گرفتند. ایشان با توجه به شغلی که داشتند برای هر مأموریتی اجازه می‌گرفتند و مورد تأیید ایشان بود و گزارش کار را می‌دادند. بعد از شهادت ایشان هم این راه ادامه پیدا کرد. و در حال حاضر هم امیر سرتیپ آراسته سرپرست هیئت معارف هستند و تمام آموزش‌های نظری و میدانی با تمام جزئیات و عکس‌ها و فیلم‌ها خدمت مقام معظم رهبری گزارش می‌شود و هر بار هم ایشان تأیید فرموده و جملاتی را گفته‌اند که موجب دلگرمی و تشویق معارف جنگ می‌شود.

اینکه من می‌گویم معارف جنگ نه اینکه اینجا الان یک جای سازمانی است، بلکه از همان اول، شهید صیاد یک جای خودجوش و داوطلبانه را ایجاد کرد و فرماندهان در ساعت غیر خدمتی می‌آمدند و جلسه می‌گذاشتند. الان هم همین وضع ادامه دارد و مثلاً دو سه نفر که بازنشسته شده‌اند، به طور تمام‌وقت کار می‌کنند و بقیه اساتید را به صورت پاره وقت یا موردی دعوت می‌کنیم که تشریف می‌آورند و

در آن موقع جواب‌هایی دادند، ولی معلوم بود که این حرف را قبول دارند. چند بار دیگر هم به مناسبت‌هایی این توصیه را تکرار کردیم. حتی یکی از دوستان می‌گفت که ایشان گفته است حس می‌کنم بعضی از حرف‌ها دارد از یادم می‌رود و باید زودتر با کسانی که در صحنه بوده‌اند، حرف‌ها را مرور و ثبت کنیم. ایشان ابتدا از کردستان شروع کرد، یعنی تعدادی از هم‌زمان ایشان آمدند و در حضور هم خاطرات را تعریف کردند که اگر کسی اشتباه می‌کند، در همان جا اشتباهش رفع شود. همه اینها به صورت فیلم ضبط شد که در هیئت معارف جنگ موجود است. بخشی به صورت کتاب در آمده و بخشی هم در آرشیو است. بحمدالله تا روز شهادتشان بخش اعظم این خاطرات توسط

خودشان و هم‌زمانش و فرماندهان در صحنه، بازگویی و ضبط شد که بسیار باارزش است. در همان دوران هم برای دانشجویان دانشگاه افسری یک برنامه آموزشی و طرح درس ارائه دادند که ما اسمش را گذاشتیم دوره معارف جنگ و الان چهاردهمین دوره آن را در دانشگاه افسری اجرا کرده‌ایم. در این دوره‌ها تمام عملیات‌های برجسته دفاع مقدس تحلیل و به سئوالات کلیدی مطرح در دفاع مقدس پاسخ داده می‌شود. حدود پنج دوره هم در دانشگاه‌های هوابی و دریایی به طور هم‌زمان ارائه می‌شود. در اردیبهشت هر سال هم دانشجویان هر سه نیرو را برای دیدن آموزش‌های میدانی به مناطقی که عملیات‌ها در آنها انجام شده‌اند می‌بریم و اساتید و پیشکسوت‌ها و فرماندهان آن زمان، عملیات‌ها را تشریح می‌کنند که مثلاً در این جایی ما این گونه عمل کرد و با فلان تیپ سپاه بودیم، نیروی هوابی این گونه عمل کرد، نیروی دریایی به آن شکل و عملاً فرمول‌های نظامی‌ها را به اینها آموزش می‌دهیم و این یادگار بسیار باارزشی است که از آن شهید بزرگوار به جا مانده. من یک روز همین جور سرانگشتی که حساب کردم، دیدم بیش از چند میلیون ساعت آموزش معارف جنگ داشته‌ایم که این به همت شهید صیاد شیرازی، به بدنه ارتش تزریق شد تا افسران آینده ارتش از آن بهره‌مند شوند. **در حقیقت در این دوره‌ها، فرمول‌هایی که موجب موفقیت ما در جنگ شدند، به نسل بعد آموزش داده می‌شوند؟**

خیر، این فرمول‌ها دوره خودشان را دارند. ما فقط آنها را می‌بریم و نشان می‌دهیم که یگان‌های مختلف چگونه عمل کردند، اما چگونگی کار را به صورت کلی می‌گوییم. جزئیاتش را خود دانشجویان باید بر روند در آموزش‌هایشان پیدا کنند و این هنر شاگرد است که این کار را بکند. یک وقت می‌بینید ۲۰ نفر پای درس استاد می‌نشینند، یکی ۲۰ نکته از استاد می‌گیرد، یکی یک نکته. یکی هم ممکن است اصلاً حواسش جای دیگری باشد و هیچ نگیرد. این دیگر هنر دانشجو است که از لحظه‌ای که استاد را می‌بیند، در رفتار و صحبت‌هایش، نکات لازم را بگیرد. نکته دیگر تنوع مدیریتی است که ما در این آموزش‌های میدانی اعمال می‌کنیم. نوع مدیریتی که در آموزش معارف جنگ دادیم، لحظه به لحظه اش آموزش نکته‌هاست، در عین حال که هدف فقط نظامی نیست، هدف روحیه‌سازی نسل جدید است تا بدانند شهدای آنها چگونه مرزهای اسلامی را حفظ کردند و چه‌زحماتی را متحمل شدند تا این دین و مملکت حفظ شد و به دست ما رسید تا وظایف خود را به خوبی درک کنند.

آیا تشکیل هیئت معارف جنگ با اجازه رهبری بود؟

